■ **غزل‌های دوصدایی** / یادداشتی بر مجموعه‌غزل «به‌جهنم» اثر غلامرضا طریقی
■ **در فراز و فرود شعر و نظم!** / یادداشتی بر مجموعه شعر «سرنوشت» سروده قاسم صرافان
■ **توپچی عاشق** / درباره کتاب «شبیه خودش»؛ روایت زندگی شهید جوان مدافع حرم حامد جوانی
■ **داستان‌های معطر** / درباره کتاب «عطر عربی» مجموعه داستان گروهی به انتخاب مرحوم استاد فیروز زنوزی‌جلالی

یادداشتی بر مجموعه‌غزل «به‌جهنم» اثر غلامرضا طریقی

غزل‌های دوصدایی

الف.م نیساری: مجموعه‌غزل «به‌جهنم» اثر غلامرضا طریقی توسط انتشارات فصل پنجم در ۶۹ صفحه منتشر شده است. این دفتر ۴۳ غزل دارد. غلامرضا طریقی متولد ۱۳۵۶ است و مجموعه‌شعرهایش عبارتند از: «آنقدر پرم از تو که کم‌مانده ببارم»، «هر لبت یک کبوتر سرخ است»، «جهان غزلی عاشقانه است» و «با یاد شانه‌های تو».

نکته دیگر اینکه غلامرضا طریقی بیشتر شاعری غزل‌سراست و در حوزه ترانه‌سرایی نیز فعال است.

یکی از ویژگی‌های شاعران طنزپرداز در اشعار جدی‌شان این است که هر کدام از ایشان مایه‌هایی از طنز ذاتی خود را با اشعار جدی خود همراه می‌کنند، حالا یکی کمتر و یکی بیشتر؛ اما مشکل همه شاعران طنزپرداز این است که گاه شعری، غزلی یا ابیاتی از اشعار جدی‌شان شکل و ماهیت طنز به خود می‌گیرد و طبعا این تضاد، تفاوت یا هر چیز، بی‌شک ایجاد اخلال یا تنافر در مخاطب می‌کند، مگر اینکه او توانسته باشد با ظرافت و قابلیت‌هایی بین زبان و نگاه و بیان طنز و جدیت یک موازنه برقرار کند که از تلفیق و توامان این دو، احساس دوگانه‌ای به مخاطب دست ندهد، بلکه احساس خوشایندی احساس کند. در چنین مواقعی می‌توان این‌گونه اشعار را اشعار دوصدایی نامید؛ همان‌گونه که مثلا هوشنگ ابتهاج در غزل عاشقانه گاه حرف‌های اجتماعی می‌زند، یعنی چنان این دو را با هم یکی، یگانه و ممزوج می‌کند که پذیرفتنی‌تر و دوست‌داشتنی‌تر هم می‌شود.

این همه توضیح از آن رو بود که غزل‌های غلامرضا طریقی هم این ویژگی را در خود دارد که گاهی شعرش با طنز درمی‌آمیزد و این درآمیختن ۳ حالت دارد؛ یکی اینکه در یک لحظه، مخاطب، هر ۲ برداشت طنز و جدی را می‌تواند از آن داشته باشد:

«در دفتر شعر من- این دیوان معمولی-
محبوب من ماهی‌ست با چشمان معمولی!
برعکس آهوهای حیران در هزاران شعر
او نیز چیزی نیست جز انسان معمولی
با پای خود دور از «پَری‌دُم»های دریایی
عمری شنا کرده‌ست در یک وان معمولی
محبوب من، جای قدح نوشیدن از ساغر
یک عمر چایی خورده در فنجان معمولی
محبوب من این است و من با سادگی‌هایش
سر می‌کنم در خانه ارزان معمولی
جای گلستان می‌توان با بوسه‌ای خوش بود
در یک اتاق ساده با گلدان معمولی
عاشق اگر باشی برای بردن معشوق
اسب سفیدت می‌شود پیکان معمولی...»

بعضی ابیات اگرچه طنزشان به فکاهه نزدیک است اما در این مجموعه‌ابیات و این شعر، تحت شعاع هم، یکدیگر را در منظور ظریف و ملیحی که دارند هم‌پوشانی می‌کنند. اگرچه این دسته از اشعار را به هر ۲ صورت طنز و جدی می‌توان خواند (مثل شعر بالا)، البته با کمی اغماض در تعریفی که ما از این‌گونه اشعار به دست داده‌ایم.

یا اینکه شعر کاملا طنز است و باید جای دفترش را عوض کند یا ابیاتی از آن کاملا طنز است و ایجاد اخلال و تنافر می‌کند، اگر با نگاه جدی و حتی نیمه‌جدی‌اش بخوانیم! مثل شعر ذیل:

«افسوس که عشق باده باده!
مانده‌ست بدون استفاده!
من طاقت «من من» ندارم
بی‌فایده می‌کنی افاده
عمری به هوای بوسه چرخید
قربان زبان بی‌اراده
هر عضو تو خانه جنونی‌ست
من عاشق جمع خانواده!
هرجا که گذشته‌ای قطاری
ویلان شده در پی‌ات پیاده
هرجا سخن تو هست، هستی
ای حیله‌گر حلال‌زاده!
با اینکه خودت خبر نداری
عشقت خبری است فوق‌العاده!»

یا اینکه نه، شعر از تلفیق و یگانه شدن خود با طنز به سنتز و ظرافت و قابلیتی دیگر رسیده که خوشایندتر شده و تبدیل شده به شعر دوصدایی که در این مجموعه بسیار است. یک نمونه‌اش غزل ذیل است که دوز طنزش کمی بالاست:

«دیگر زمان زلف پریشان گذشته است
تاریخ مصرف دل انسان گذشته است
در عصر ما فجیع‌تر از طرح تیر و قلب
عکس گلوله‌ای‌ست که از نان گذشته است!
در چشم من که «حال» ندارم بدون فال
«آینده» نیز- از تو چه پنهان- «گذشته» است
باور نمی‌کنم که جهان جای جام جم
از معبر تفاله فنجان گذشته است
دنیا جهنمی‌ست که در روز سرنوشت
تصویرش از مخیله شیطان گذشته است

توضیح کوتاه درباره شعر دوصدایی اینکه: شعر دوصدایی از هر دو صدایی می‌تواند تشکیل شده باشد؛ چه به لحاظ موضوع و مضمون و چه به لحاظ‌های دیگر؛ مثلا از تلفیق اشعار سیاسی- اجتماعی با شعر عاشقانه، که نمونه‌های بارزش را در اشعار هوشنگ ابتهاج و سیاوش کسرایی می‌توان دید

انگار مدتی‌ست که پروردگار هم
از خیر رستگاری انسان گذشته است».

نمونه ذیل هم دوز جدیتش کمی بالاتر است. خلاصه که این شعر دوصدایی را باید در این ۲ نمونه و نیز از میان همین ۲ نمونه و بینابین‌شان پیدا کرد:

«در کوچه کسی مثل تو
دیدم- تو نبودی-
تا پشت در خانه دویدم،
تو نبودی!
وقتی که تو بودی، همه
جا بی تو پریدم
وقتی همه جا با تو پریدم، تو نبودی!
تو، مه شدی و در دل این شهر نشستی
چون باد به هر خانه تپیدم- تو نبودی-
از دست لبت مثل تنی مارگزیده
در گوشه دیوار خزیدم، تو نبودی!
افسوس پس از ساختن این همه واژه
- نقاشی خوبی که کشیدم تو نبودی-
ای کاش پس از این همه مدت که نبودی
«عشقم تو نبودی» «امیدم تو نبودی!»»

توضیح کوتاه درباره شعر دوصدایی اینکه: شعر دوصدایی از هر دو صدایی می‌تواند تشکیل شده باشد؛ چه به لحاظ موضوع و مضمون و چه به لحاظ‌های دیگر؛ مثلا از تلفیق اشعار سیاسی- اجتماعی با شعر عاشقانه، که نمونه‌های بارزش را در اشعار هوشنگ ابتهاج و سیاوش کسرایی می‌توان دید، شعر دوصدایی تولید می‌شود، یا از تلفیق نگاه فلسفی و اجتماعی یا فلسفی و عاشقانه، باز هم شعر دوصدایی خلق می‌شود؛ مثل بسیاری از اشعار کیومرث منشی‌زاده و از بین جوان‌ها، در بسیاری از غزل‌های عبدالحمید ضیایی، یا از تلفیق دو نگاه طنز و جد که شاعر توانسته به ظرافت آنها را در یک بستر آورد (خاصه اینکه طنز هم روی دیگر جد و جدیت است)؛ مثل بسیاری از غزل‌های غلامرضا طریقی. بسیاری از شاعران نیز از راهی دیگر، مثلا با تلفیق ۲ صحنه، اعم از صحنه تاریخی و امروزی یا اسطوره‌ای و تاریخی و هر صحنه متفاوت و متضاد دیگر، توان دوصدایی شدن را در خود ایجاد می‌کنند.

حال چرا اشعار غلامرضا طریقی دچار این وضعیت و موقعیت می‌شود و در جذب زبان و فضای طنز میل شدیدی دارد، عجیب است؛ در صورتی که این ویژگی را تنها در اشعار جدی شاعران طنزپرداز می‌توان دید. شاید هم یک زمانی (و شاید اینک نیز) غلامرضا طریقی شاعری طنزپرداز بوده و ذات شاعرانه‌اش او را به این سمت می‌کشد یا اینکه طنز ذاتی اوست و او بی‌خبر است و خبرش تا این حد است که فکر می‌کند در غزل‌هایش گاهی از مایه‌های طنز مدد می‌گیرد و خیلی هم خودش را طناز نمی‌داند یا اینکه نمی‌خواهد بداند!

با این اوصاف، آیا در مجموعه‌غزل «به‌جهنم» غلامرضا

طریقی می‌توان غزلی کاملا جدی پیدا کرد؟! آن هم شاعری که معمولا نوع وزن‌هایی را که ناخودآگاه یا آگاهانه برای غزل‌هایش انتخاب می‌کند به طنز نزدیک‌تر است، همچنین نوع قافیه‌ها و خاصه ردیف‌ها را؛ انتخاب کلمه‌هایی که فی‌النفسه بار طنز دارند یا در ترکیب با دیگر کلمات یک بیت، نقش طنز را خوب بازی می‌کنند که دیگر در اصل کار جای دارد. به اسم کتاب هم توجه کردید؟!: «به‌جهنم»!

چند غزل از مجموعه‌غزل «به‌جهنم» همه ابیاتش جدی است؛ از جمله غزل ذیل که یکی از زیباترین غزل‌های معاصر است:

«دنیای کودکانه انسان، شکستنی است
کوچک بمان، که قد بزرگان شکستنی است!
امروز، نان به خواهش مادر نمی‌خوری
فردا، دلت برای همین نان شکستنی است!
با بازی عروسک، خوش باش که دلت
وقتی شدی عروسک دوران شکستنی است
من نیز مثل تو گل یک خانه بودم و
حتی سرم نمی‌شد، گلدان شکستنی است
من نیز تا زمان خرید دوباره‌اش
عقلم نمی‌کشید که «فنجان شکستنی است»
من نیز روزگاری، دندان نداشتم
تا بشنوم که با مشت، دندان شکستنی است
باری! بزرگ‌تر که شدم گرگ‌تر شدم!
اما دلم هنوز بدان سان شکستنی است
کودک بمانِ عزیز دل مادر و پدر
تا نشنوی اَبهت آنان شکستنی است».

شعر بسیار زیبای بالا حکایت از آن دارد که غلامرضا طریقی نه‌تنها در غزل‌های جدی متمایل به طنز یا غزل‌های توأمان این دو تبحر دارد، بلکه در اشعار کاملا جدی هم چنین تبحری دارد. شاید تنها اشکال و کاستی کار در اینجا باشد که غزل‌ها به شکل کامل یا تقریبا کامل به صورت طنز، خاصه فکاهه درمی‌آیند که اگر فکاهه است، سرودن آن در شأن غلامرضا طریقی نیست و اگر هم غزل طنز است، بهتر است در دفترهای شعر طنز او جای بگیرند!

یادداشتی بر مجموعه شعر «سرنوشت» سروده قاسم صرافان

در فراز و فرود شعر و نظم!

[الف. گیلوایی]

قاسم صرافان، شاعر ۴۲ ساله(متولد ۱۳۵۵)، شاعری است که او را با غزل‌ها و ترانه‌های عاشقانه و اشعار آیینی می‌شناسیم.

مجموعه شعر «سرنوشت» که نشر جمهوری آن را در ردیف کتاب‌های «جهان تازه شعر اهل بیت(ع)» قرار داده، در سال ۱۳۹۶، در ۹۵ صفحه با ۱۱۰۰ نسخه منتشر شده است.

قاسم صرافان تاکنون ۷ دفتر شعر منتشر کرده که غیر از «سرنوشت»، شامل «از آهو تا کبوتر»، «مولای گندمگون»، «دو چشم»، «حیدرانه»، «اتفاق» و «خط» است که دفتر آخری درباره شهادت است؛ «دو چشم» و «اتفاق» هم از شعرهای عاشقانه و دیگر کتاب‌ها هم شامل اشعار آیینی قاسم صرافان است.

کتاب «سرنوشت» نیز از جمله کتاب‌های آیینی است که در دو قالب غزل و چارپاره سروده شده است.

دفتر «سرنوشت» در واقع گزارشی از سفر، سرنوشت، احوالات و حالات، زبان حال، شرح اندوه و حماسه و توصیف سرور و سالار شهیدان امام حسین(ع) و اهل بیتش(ع) و نیز یاران با وفایش است.

منهای ابیات و اشعاری که درباره وقایع عاشورا و کربلا و نهضت حسینی است، شعرهایی هست که بر پیشانی‌شان نام این بزرگان آمده است؛ بیشتر با این عنوان که زبان حال ایشان است: زبان حال حضرت زینب(س)، از زبان جون غلام امام، از زبان حر، از زبان امام زین‌العابدین(ع)، زبان حال امام با حضرت علی‌اکبر(ع) و باز زبان حال... و نیز اشعاری که تقدیم شده به ساحت مبارک حضرت علی‌اکبر(ع) و حضرت علی‌اصغر(ع)، حضرت قاسم(ع)، حضرت رقیه(س)، اسامی اشعار هم خود تا حدی گویای کلیت مضامین شعرها و محتوای آنهاست که شامل: عرش بر زمین، وداع، روسفید، دین من، سقّا، عقیله، آخرین سرباز و... است و در پایان نیز شاعر شعری را به شهید حججی و همه شهیدان راه عشق تقدیم کرده است؛ شهیدی که اگرچه ظاهراً جایش در میان شهیدان کربلا نبود اما شاعر نام او را بسیار معنی‌دار و به عنوان یکی از بهترین نمونه‌هایی که بعد از کربلا و عاشورا حسینی شدند، آورده است:

«آرام‌تر از عقلم و دیوانه‌تر از عشق
آن خانه به دوشم که درآورده سر از عشق
آن قایق توفان‌زده در موج جنونم
دیوانه لبخند کسی، در دل خونم
اینجا چه خبرهاست که از خود خبری نیست؟
در سینه، چه سری‌ست که بر شانه، سری نیست؟
اینجا چه خبرهاست که یاران همه رفتند؟
تا مسلخ خود، سرخوش و بی‌واهمه رفتند؟
رفتند بمیرند، در این عشق بمیرند
رفتند بمیرند و همه روح پذیرند
رفتند بمیرند و از این مرگ نترسند
از خاک برآیند و در افلاک برقصند
از حال نگاهش، سر حال آمده جانم
وا کرده دلش، پنجره‌ای رو به جهانم
من، غرق غریبی که دلیرانه قدم زد
در بند اسیری که امیرانه قدم زد
در آن نظر آخرش، ای عشق! چه‌ها بود؟
گفت آن سر بر خاک: خدا بود، خدا بود»

چند بیت بیشتر از شعر تقدیم‌شده به شهید حججی آوردیم که شما بهتر و بیشتر با شور و حال شاعر آشنا شوید؛ شور و حالی که خالی از اندیشه و پیام‌رسانی راستین نیست؛ اندیشه و پیامی که از کربلا تا امروز به برکت خون امام حسین(ع) تداوم دارد؛ خط سرخی که تا ابد بر جهان رسم شده است.

شعر قاسم صرافان در عین حال که شعر مستقلی است اما گاه بی‌تاثیر از شعر مشهور محتشم نیست، چرا که شعر بلند و بالای او بر جهانی سایه انداخته و هنوز که هنوز است بسیاری از شاعران را در چنبره خود گرفتار کرده است. در هر حال شاعران چاره‌ای ندارند جز آنکه خود را برهانند از زبان، نوع نگاه و نوع بیان «سوگ-حماسه» محتشم. باید به راه دیگری که تازه است و از آن خودشان است بروند، نه اینکه حرف همان حرف و کار همان کار دنباله‌روی باشد:

«آن تندباد تیر، بگو با تنت چه کرد؟
با قلب مثل آینه روشنت چه کرد؟
وقتی که عرش را به تلاطم کشیده است،
با ما، ببین که روضه افتادنت چه کرد...»

نکته دیگر اینکه شعرهایی در این دفتر هست که متناسب با مضمون و موضوع باید از زبان حال گفته می‌شدند؛ درست مثل مداحان و روضه‌خوان‌ها که زبان حال ائمه را بازگو می‌کنند تا اگر هم لغزشی در کلام‌شان بود(که نباید باشد) به حساب زبان حال گذاشته شود. بعد در زبان حال، دست تخیل شاعر در پرداخت واقعه باز است چون قرار است حدس‌ها و گمان‌هایی را بازگو کنند که احتمال به وقوع پیوستن‌شان با توجه به شواهد و قرائن وجود دارد. از طرف دیگر، چون این زبان حال معمولاً روایی و منظومه‌مانند است، نباید از ریل شعر خارج شود؛ حتی اگر شده تنها با خرج یکی از عناصر شعری. عنصر تخیل، بویژه عاطفه در اشعار صرافان هم که همیشه سرآمد است، حال چرا در بعضی از شعرهای این دفتر دلش را به منظومه و حتی حرف‌های معمولی خوش کرده است؛ نمی‌دانم! سطرهایی که تنها هنرشان پرکردن جاهای خالی وزن است و بس:

«شوق دیدار تو را می‌کشد این‌گونه ولی
ای همه هستی زینب! کمی آهسته برو
تو قرار است به میدان بروی... آه! برو
جان من آمده بر لب، کمی آهسته برو...»

بخش عاطفی کلام که چندان غلیظ و پررنگ نیست. از طرفی، از بس که در مرثیه‌ها و نوحه‌های معمولی تکرار شده، دیگر کاملاً مستعمل شده است. اینگونه اشعار واقعاً از قاسم صرافان بعید است! شاعری که می‌تواند از زبان حال حضرت زینب(س) در خطاب به برادرش حضرت عباس(ع) شعر درخشان پرتصویر سرشار از عاطفه بسراید، حیف! حیف! حیف است کارهای سستی در حد حرف‌های معمولی مثل «هر کسی در زندگی با مشکلاتی روبه‌روست» که موزون هم هست، تحویل مخاطب دهد حتی اگر شده در حد یک کار، در حد یک سطر. واقعاً که دست و زبان صرافان ستودنی است وقتی اینگونه شورانگیز و غمگنانه با روح حماسه‌ای که غزل را نامرئی در بر گرفته است و اندیشه‌ای که پنهان اما آشکار در زبان تصویر و عاطفه، شقاوت محض و مهربانی و زیبایی محض را در یک بستر آورده است؛ آن هم موجز تنها در بستر محدود چند بیتی که نامش غزل است:

«رفتی و این ماجرا را، تا فصل آخر ندیدی
عباس من! دیدی اما مانند خواهر ندیدی
آن صورت مهربان را، محبوب هر دو جهان را
وقتی غریبانه می‌رفت، بی‌یار و یاور ندیدی
حیرانی یک پدر را، با نعش نوزاد بر دست
آن بهت و ناباوری را، در چشم مادر ندیدی
دل‌خونی اما برادر! دل‌خون‌تر از من کسی نیست
آخر تو بر خاک صحرا، مولای بی‌سر ندیدی
سقا! تو ساغر ندیدی، در تشت زر، سر ندیدی
جای نی خیزران بر لب‌های دلبر ندیدی»

شعر قاسم صرافان در عین حال که شعر مستقلی است اما گاه بی‌تاثیر از شعر مشهور محتشم نیست، چرا که شعر بلند و بالای او بر جهانی سایه انداخته و هنوز که هنوز است بسیاری از شاعران را در چنبره خود گرفتار کرده است. در هر حال شاعران چاره‌ای ندارند جز آنکه خود را برهانند از زبان، نوع نگاه و نوع بیان «سوگ-حماسه» محتشم. باید به راه دیگری که تازه است و از آن خودشان است بروند

نگاه

درباره کتاب «شبیه خودش»
روایت زندگی شهید جوان مدافع حرم، حامد جوانی

توپچی عاشق

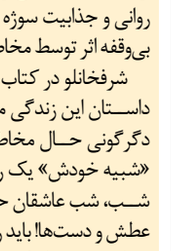

مهدی خدادادی: بالاترین مرتبه عشق آنجاست که در رفتار، گفتار، کردار و حتی ظاهر عاشق بروز کند و حامد جوانی به این مرتبه بالا دست یافته بود. ترک‌ها به کسانی که زیاد اهل هیات و روضه باشند، «حسین‌چی» می‌گویند یعنی عاشق امام حسین(ع). حامد و برادر بزرگ‌ترش امیر از همان کودکی حسین‌چی شده بودند ولی حامد بیشتر شیفته روضه حضرت عباس (ع) بود و اگر به او بود دوست داشت همه روضه‌خوان‌ها روضه حضرت عباس(ع) بخوانند، او هم حسین‌چی شده بود و هم عباسچی.

«شبیه خودش» داستان زندگی جوان نخبه تبریزی است که پس از گذراندن دوره افسری توپخانه در اصفهان جذب یگان توپخانه لشکر عاشورا می‌شود و به دلیل استعداد و مهارت در کارش افتخارات زیادی برای یگان توپخانه لشکر در میان یگان توپخانه‌های لشکرهای سپاه کسب می‌کند و همین خصوصیت و تبحر او پایش را به سوریه باز می‌کند.

حسین شرفخانلو نویسنده کتاب «شبیه خودش» انسان خوش‌ذوق و توانایی است که نوشته‌هایش به دلیل اینکه از جان و دلش برخاسته خوب به جان و دل مخاطب می‌نشیند و جذاب است. دفاع‌مقدس واژه‌ای است که او با پوست و خون خویش از یک سالگی لمس کرده و با شهادت پدرش با جانش عجین شده است. در کتاب محترم «شبیه خودش» او سراغ جوانی از دیار خویش، آذربایجان رفته و زندگی کوتاه ولی پربرکت شهید مدافع حرم حامد جوانی را به زیور طبع آراسته و در مقابل دیدگان مخاطب قرار داده است.

شرفخانلو روایت سوم شخص را برای بیان داستان زندگی این جوان تبریزی انتخاب می‌کند و با انتخاب برش‌های مناسب از زندگی این شهید مدافع حرم بخوبی مخاطب را با او آشنا می‌کند. فضاسازی، پرداختن به جزئیات و بهره‌مندی از اصطلاحات محلی از نکات برجسته این اثر است و در کنار روانی و جذابیت سوژه پرداخته‌شده، باعث خوانش سریع و بی‌وقفه اثر توسط مخاطب می‌شود.

شرفخانلو در کتاب احساسات مخاطب را بخوبی درگیر داستان این زندگی می‌کند که سبب انقلاب روحی و دگرگونی حال مخاطب در تمام فصول کتاب می‌شود. «شبیه خودش» یک روضه است، یک روضه مکشوفه!«آن شب، شب عاشقان حضرت عباس(ع) بود و حکایت آب و عطش و دست‌ها! باید روضه حضرت عباس(ع) می‌خواندند. صدای روضه‌خوان گم بود بین ناله و فریاد حسین‌چی‌ها، چند نفر از هوش رفته بودند. مجلس داشت خون گریه می‌کرد. حامد روضه مجسم سقا بود که آمده بود وسط هیات و هیأتی‌های تبریز پروانه‌های دور نعش حسین‌چی جوانی که شکل مولایش شهید شده بود. نوحه به عمود و سر سقا نرسید. کسی تا آن شب در هیأت‌های تبریز، روضه‌ای به این مکشوفی ندیده و نخوانده بود».

کتاب «شبیه خودش» به قلم حسین شرفخانلو روایت زندگی شهید جوان مدافع حرم حامد جوانی در ۱۲۰ صفحه توسط انتشارات روایت فتح سال ۹۵ به بازار نشر عرضه شد و تاکنون ۵ نوبت تجدید چاپ شده است.

***

درباره کتاب «عطر عربی» مجموعه داستان گروهی
به انتخاب مرحوم استاد فیروز زنوزی‌جلالی

داستان‌های معطر

دهه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم، دهه‌ای مهم و سرنوشت‌ساز بوده و هست. حتی شاید بتوان گفت از دهه‌های ۴۰ یا ۵۰ و ۶۰ هم اهمیت بیشتری دارد. رسیدن به تمدن اسلامی اگر در دهه‌های گذشته تنها در حد یک فرضیه بود و حتی به نظریه هم تبدیل نشده بود. حال دارد به تحقق نزدیک می‌شود و همین نزدیکی به تحقق سبب شده حزب شیطان با تمام قوا در مقابل حزب‌الله- در مقابل اسلام- قد علم کند. اگر در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ با لباس کفر با اعدام و تیرباران منادیان اسلام را خاموش می‌کرد یا اگر دهه ۶۰ با لباس تزویر دست به ترور می‌زد یا با تحمیل جنگ ۸ ساله در برابر ما و در حقیقت در مقابل قلب تپنده جهان اسلام که بسترساز تشکیل تمدن اسلامی نیز هست، ایستاد، در دهه کنونی با توانی بیشتر از پیش و در لباس اسلام به مبارزه با اسلام برخاست و شهدای بسیاری در این مواجهه جان نازنین خویش را برای دفاع از حریم اسلام تقدیم کردند. شهدایی که به یقین با شهدای دهه‌های گذشته نیز توفیر بسیار دارند.

شهدایی که ثواب هجرت را در کارنامه دارند. شهدایی که در دیار غربت و دور از وطن به شهادت رسیدند و در دفاع از حرم اهل بیت جان خویش را نثار کردند. شهدایی که به فرموده رهبری معظم انقلاب، شهدای عزیز و غریبی هستند که قدر و ارزش کاری که انجام دادند را مردم ۱۵-۱۰ سال بعد خواهند فهمید. مجموعه داستان گروهی «عطر عربی» شاید بتوان گفت یکی از بهترین آثار تولیدی در این زمینه است که مشتمل بر ۱۴ داستان کوتاه از ۱۴ نویسنده توانا است. داستان‌هایی که انتخاب و اجتماع آن در تن واحد این کتاب توسط ناخدای ادبیات داستانی معاصر مرحوم استاد فیروز زنوزی‌جلالی انجام شده است. داستان‌هایی که در عین وحدت موضوع از تنوع خوبی در زاویه دید، زبان روایت، طرح مساله و... برخوردار بوده و هریک مخاطب را به شیوه خویش مسحور و مجذوب خود می‌کند و با بهره بردن از دستورخط مناسب، استفاده از تکنیک‌های خلاقانه ادبی احساس مخاطب را بخوبی با خویش درگیر می‌کنند.

داستان‌هایی که مطالعه هریک از آنها به نحوی عطر زیبای دفاع از حرم زینبی را با مشام جان ما آشنا می‌کنند.

«ما اگه این جاییم، فقط به عشق خانومه»

و نامی را بر زبان آورد که آن موقع نفهمیدم اما بعد از ابوبکر پرسیدم. زینب. تلفظ سختی دارد. نام زنی است که در مقبره‌ای، اینجا دفن است و انگار برای اینها خیلی مقدس است. شاید مثل مادر ترزا. بزرگ‌تر حتی. مثل مارپای مقدس.

کتاب «عطر عربی» مجموعه داستان گروهی به انتخاب مرحوم استاد فیروز زنوزی‌جلالی در ۲۲۸ صفحه توسط موسسه فرهنگی- هنری شهرستان ادب در بهار سال ۱۳۹۶ چاپ و روانه بازار نشر شده است.